

# موریس بژار

## سیر و سلوک پاکشایانه

■ شما از ورزشهای رزمی ژاپنی نیز الهام می‌گیرید؟

م. ب. بله این ورزشها شیوه‌ای از باز پیوستن بدن ما را به عالم القا می‌کنند. آنها ربطی به پیکار و رقابت ندارند، بلکه آیینی درونی برای تنظیم انرژی نهفته در ما هستند. انسان گرفتار فرایندی

از جزو و مد، اصل تربیت و مادیته و تغییر مداوم هر یک به دیگری است. انسان بدین ترتیب در وحدت و چندگانگی جهان شرکت می‌کند، جهانی یگانه و در عین حال همواره دگرگون شونده که آبیست تمام امکانات است. او تابع ضرب آنهنگایی است که زندگی روزمره ما را قطع می‌کند و رقص جویای انتقال آنهاست، فعالیت و استراحت، کشش و رانش، رویش، شکوفایی و مرگ. انسان بخش جدایی‌ناپذیر این نظم جهان گستر است. رقص نخست باید همین را گرامی بدارد.

شیمی که در باغ بر برگ می‌نشیند، آن را دگرگون می‌سازد؛ برگ نیز مولکولی از اکسیژن را دگرگون می‌کند که آن نیز تنفس انسان را دگرگونه می‌سازد. همه چیز در هم تنیده و به هم پیوسته است. ما هر لحظه به رنگی در می‌آییم و مدام دگرگون می‌شویم.

قلب‌هایشان به تپش می‌افتند، روحشان بال می‌گسترند و پیکرشان شکوفایی را تمنا می‌کنند. آری رقص باید قالب خود را در هم شکند و ضرب آهنگ شورها، هیجان‌ها، مرگ‌ها و نوزایی‌ها را برگزینند.

■ آیا این نوآوری شما که سکون و مکاشفه را به ژرفای رقص می‌کشانید، حاصل همین دیدگاه است؟

م. ب. در این مورد از بعضی از طریقت‌های شرقی الهام گرفته‌ام. پدر من به زبان چینی سخن می‌گفت و می‌نوشت. خود من هم آیین فن را به کار بسته و هرید دشیمارو بودم. آیین ذن برخوردی جسمانی را - به زمان و در مکان - به ما می‌آموزد که با برخورد غریب بسیار متفاوت است و بر پایه این اصل بنا شده که خلأ، سودمند

است. اندیشه‌ای که ذهن طواحان رقص و رقصندگان را همواره به خود مشغول می‌دارد همانا تپش ساختن هسته دنیا از تمام آلودگیها و آبلاشتن آن با روشنائی نور و هواست. من بر آنم تا از رهگذر رقص، به انسان غریب - که این همه دره واره و تکه پاره شده - پیشکش از آوازش و وحدت ارزانی کنم.

■ وقتی شما در دمه پنجاه به صحنه آمدید، رقص باله هنوز اسیر چارصوب سنتی خود بود. شما تکنه‌ای به آن وارد آوردید. درست مثل نئونیسکی که بیشتر همین کار را انجام داده بود تا رقص را از نو زنده کند.

موریس بژار: هدف من هرگز وارد آوردن تکانه نبوده است؛ به عکس همیشه خواستار آن بودم که به بیداری انسان‌هایاری رسانم. انقلابی که من برپا کردم، برخلاف انقلاب نئونیسکی نه انقلابی زیبایی‌شناختی، بلکه انقلابی اجتماعی بوده است. نئونیسکی زیبایی‌شناسی سراپا نوی در موسیقی، دکور و اجرای نقش ابداع کرده است، او هر باله‌ای را دست بالای چهار، پنج بار در تالارهای اپرا برای معدودی از بینندگان هنرشناس اجرا می‌کرد.

اما من می‌خواستم مکان و بینندگان را عوض کنم. برنامه‌های خود را در ورزشگاه‌های پنج هزار نفری اجرا می‌کردم، آن هم برای مدت یک ماه و با قیمت‌های بسیار ارزان. من رقص را به جشنواره آویسونه، آمفی‌تئاترهای رویاز و مکان‌های مردمی کشاندم. رقص، از دیدگاه من دیگر ممکن نیست نخبه‌گرا باشد. رقص زبانی جهان، وسیله‌ای است برای متحد ساختن تمام مردم گیتی. در رقص‌های مردم، در چهار گوشه دنیا، نخستین حرکت، دراز کردن دست خود و گرفتن دست دیگری است. رقص یک وسیله ارتباط اجتماعی، سیاسی و دینی است و بینندگان نیز در این انسون و همدلی شرکت می‌کنند.

من برانم تا پیشکش از آرامش و وحدت ارزانی کنم.

موريس بزار، رقصنده و طراح رقص،

يکي از بزرگ‌ترين آفرينندگان

باله مدرن است. او در آثار خود از

سمفوني براي انساني تنها (۱۹۵۵)

تا تقديم به نيژيشکي (۱۹۹۰)

رقص را از هنر ويژه خواص

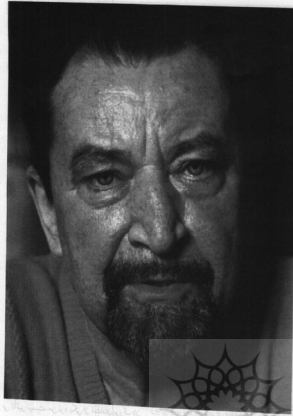
به در آورده و آن را به زباني عام

و نمايشي کامل بدل کرده است.

او در اينجا براي خوانندگان

پيام يونسکو از معنای ژرف کار

و نگرش خود سخن مي‌گويد.



زنانه، پوچ و برخلاف طبيعت است. طرفداري از قتل عام نيمي از نوع بشر به دست نيکه ديگري، جنوني پيش نيست. نه مرد بي زن، از عهده کاري برمي آيد، و نه زن، بي مرد.  
در آغاز نيز آنان در وجود پيکري واحد، به هم پيوسته بودند. وانگهي اين موضوع شاعران، نويسندگان و نقاشان را همواره به خود مشغول داشته است. داستان سرالفيه اثر اونوره دو بالزاک که از شاهکارهاي ادبي است، به استوره‌هاي مي‌پردازد که در آن، اضماد به هم مي‌پيوندند و با هم يگانه مي‌شوند.  
همانا اسل حياتي تکميل گري عنصر ماديته و عنصر نرينه، نوسان مدام ميان قطب مؤنث و قطب مذکر است که در هر يک از ما وجود دارد. جديابي اين دو همان جراحتي است که ما مي‌کوشيم با بيان هنري التيامش دهيم.

طرد اجتماعي در حکم دشنام به خداوند است. الوهيت يعني وحدت. به نظر من اسلام پاسخ گوي اين فراخوان به وحدت و اتحاد و سادگي است. اسلام در عالم به گسترده گراي جابگير شده است. و ديني است که در آن هر حرکت روزمره‌اي نشان از اعتقاد به يگانگي دارد و نيابش تقدس، روزنامه و مدام است. اما همه اديان به الوهيت پيوسته‌اند، تمام آنها ارزشي برابر دارند. اگر با ايمان و خلوص قلب فرايشان را به جاي آوريم و از رهگذر آنها جويابي آشکارگي ذات الهي خویش باشيم.  
■ آيا موضوع دوچسبيني که در باله‌هاي شما غالباً تکرار مي‌شود، يادآور همين مفهوم وحدت و وجود مطلق پيش از تقسيم و دوپارگي است؟  
م. به بله. همين طور است. ترديدي نيست که مبارزه در راه الهيات به اصطلاح برتري مردانه يا

از همين رو بسيار مهم است که در تمام اين لحظه‌ها، در يکايک اعمالمان، با تمام وجود و به دور از سرکشنگي حضور داشته باشيم. برکي کوچک و شبنمي ناچيز نيز براي حفظ تعداد جهان کار سازند. رقص بايد به اين جنبش جامع و فراگير پيوندند.  
■ آيا در کار شما مرزي ميان امر مقدس و نامقدس يافت مي‌شود؟  
م. به هيچ نامقدسي در کار نيست. همه چيز مقدس است. از خورد و خواب گرفته تا عشق ورزي و رقص. اگر خدا در تمام لحظه‌هاي زندگي يکايک افراد حضور نداشته، وجودش به چه کار مي‌آمده. خداوند پيرمرد ريش سفيد نيست که دورادور بر جهان ناظر باشد. او در ژرفاي جان ما، در وجود يکايک ما حضور دارد. از همين روست که تعصب ورزي، دگر ناپذيري و

موریس  
بژار

تکته اساسی، گل، اتحاد و یگانگی است و نه تقسیم و دوپارگی.

**چرا شما شیفتهٔ خاور دور و به ویژه ژاپن هستید؟**

م. به من شیفتهٔ تمام آسیا هستم. این قاره گهوارهٔ سرچشمه‌های گذشته ما و تمام ادیان بزرگ است: دین یهود، مسیحیت، اسلام، آیین بودا، هندو، شینتو. آسیا عبارت است از سه میلیارد و نیم زن و مردی که مجموعه‌ای از اقوام، زبانها و دانشها را تشکیل می‌دهند - اما آسیا قطب پیشرفته‌های فنی فردا نیز هست. آسیا مرکز ثقل سومین هزاره خواهد بود.

و انگهی تجربهٔ شخصی من در خاور دور نیز بی تأثیر نیست. من نزدیکی از استادان بزرگ ذن در ژاپن، تعلیم دیدم و بسیاری از رقصندگان نیز ژاپنی هستند. اما از هند و ایران نیز سخت تأثیر پذیرفتم. من آدمی چندرنگه هستم. مادر بزرگ مادرم گریوود، پدر بزرگ مادرم اهل کاتالونیا، پدر بزرگ پدرم اهل برتانی - وجود من از چهار گوشه گیتی ریشه می‌گیرد. خانه به دوشی هستم ساکن همه جا، و مانده در هیچ جا. به هر جا با می‌گذارم، فقط چادرم را برپا می‌کنم و سپس راهم دریای دیگر می‌شوم. اما مگر هر یک از ما چهل تکه‌ای از فرهنگهای گوناگون نیستیم؟

در ما به سر می‌برد و آرام آرام ویرانمان می‌سازد. با ما بزرگ می‌شود و فرسوده می‌شود. زمان قلبی است که شریان بی اماتش به تیک تاک ساعت می‌ماند. اما امکان جز از رهگذر چیزها وجود ندارد، و مادر این مکان چیزی هستم شیبه دیگر اشیاء، شیبه خودرویی در توقفگاه، شیبه درختی که رویاروی من است. رقص این امکان را برایمان فراهم می‌آورد که به مکانی که ما را در برگرفته است، شکل و ساختار ببخشیم. البته به شرط آن که در زمان حال زندگی کنیم. زمان حال، مستقیم، روشن و ناب است. حال، زمانی ابدی شده است.

**شما باله‌های خود را به نحوی شهودی می‌آفرینید. بدن آفرینندهٔ مادهٔ حالت هاست و دکور غالباً به عطفی چند در افق فرو کاسته شده است.**

م. به یله نخست شهودی بدنی شکل می‌گیرد که به پردهٔ نقاشی می‌ماند. اما سپس باید دربارهٔ موضوع به کاری بسیار طولانی بپردازم. برای بعضی از باله‌ها دو سال به گردآوری مطالب پرداخته و صدها کتاب را خواندم. در نهایت، شهود و شناخت دوشادوش هم به پیش می‌روند. رقصندگان نیز هنگامی که بیکرهای را در مکان ترسیم می‌کنند یا با برخی از تشریح آهنگها هماهنگ می‌شوند، حاشا و ترکیبهایی را به من القا می‌کنند. معماری باله شفاف است و به باطن زیبایی و بیرون جبهین از مادهٔ درونی خود یاری می‌رساند. رقص مدرن یعنی پایان زیبایی‌شناسی مصنوعی که از بیرون نشان گرفته باشد. این رقص الزامات فنی را برآورده می‌سازد، اما خواستار هیجان گری و تحرک فراینده است. اندام انسان چون یادبندی کشیده است؛ نگاه تیزتر می‌شود؛ پازوان که آنها نیز برهنه‌اند، پرواز بیکر را بهتر نشان می‌دهند. رقص سنتی بیکر رقصندگان را زیر تورها و کلدوزیها پنهان می‌کرد. امروز بدن خود را تواناتر می‌بیند و شورها و هیجانهایی را به زبان حرکات بیان می‌کند که

پیشتر فصاحت و گویایی لازم را نداشت. نریسنکی از آن روبرو زواری را به خشم آورده که نمایش خلسه تا پیش از او شیع شده می‌شد یا او، نمایش خلسه به روشی فراینده و آموزنده، به روان بالایی مشترک با بینندگان بدل شده است. رقص از آن پس نوعی آیین سهم شدن و مشارکت است.

**درباره رقص‌های شنبه شبها در کابارها چه نظری دارید؟**

م. به رقص‌های کابارها نوعی نسخه بدل هستند. من به این واژه همان معنایی را می‌دهم که در طول جنگ داشت، نوعی مشابه مصنوعی. اگر قهوه نباشد، مشابهش را می‌نوشیم؛ اگر نان نباشد، مشابهش را می‌خوریم. انسان به رقص نیاز دارد؛ اما از آنجا که رقص دیگر به آیین راستین خود وجود ندارد، از آنجا که دیگر در میدان روستا و در کلیساها - جایی که انسانها دست یکدیگر را می‌گرفتند تا سفرهٔ دانشان را بکشایند - گرد هماییهای مردمی یافت نمی‌شود، از آنجا که از این شادمانیهای ساده و پرشور محروم شده‌ایم، شب نشینی در کابارها روی آورده‌ایم. انسانی که از رقص محروم شده است، گستره‌ای از حضور خود را در گیتی از دست می‌دهد و مشابهات کابارها بی‌تردید «ضد رقص» هستند، اما به شکلی بسیار کم‌رنگ نشان از رقص دارند. رقص‌های شنبه شبها نباشند از عرق تن، الکل، شهوت، هیاهو، شادمانی میهم و دو پهلو هستند.

**مردم نه فقط در جشنها، بلکه در ایام بحرانی نیز می‌رقصند.**

م. ب. جشنها و آیینهای رسمی رفته رفته کاهش می‌یابند. جشنها هر چه کم‌تر و تعطیلات هر چه بیشتر می‌شوند. جشنها آیینهای خاصی داشتند و با رقص‌ها و تجمعات همراه بودند. تعطیلات چیزی بیش از اوقات خالی زندگی،

مانند نایبانیان موقت هستند که از این استان زندگی خود به استانهای دیگر

کفر می‌کنیم و به سوی نوری جاودان

کشیده می‌شویم.

م. به ما در مکان زندگی می‌کنیم. خود را در آن

نکنیم. در آن به سر می‌دهیم. زمان، به عکس،



اشتراحتی مکانیکی و ماشینی نیست که در طول آن افراد پراکنده‌تر می‌شوند و بر جدایی‌شان از پیکر خود، از دیگران و از عالم افزوده می‌گردد.

■ در رقصهای شما پیکرهای از هم گسیخته‌ای یافت می‌شوند که گویی درد زایمان دارند یا از پهلای به در آمده‌اند.

م. به: من در بیاله‌هایی مانند هرم کوشیدم حرکت‌های سر راست هر چه بیشتر را با وقفه‌های ضرباهنگی هر چه کمتر نمایش دهم اما گاهی نیز باید هارمونی را در هم شکست و تأثیرات دیداری جورانه و شکست انگیزی بر جا گذاشت. گام‌های نامیزان، پیکرهای در هم پیچیده، حرکت‌های تند و بریده بریده بازوانی که برای پروازی ناممکن گشوده می‌شوند موجودات انسانی همیشه وسوسه پرواز اپکاروس را در سر می‌پرورند، زیرا که همانند سبزیف هستند ما همگی ناپتایان موقتی هستیم که از این آستانه زندگی خود به آستانه‌ای دیگر گذر می‌کنیم و به سوی نور جاودان کشیده می‌شویم.

می‌کنند این معجزه از آن رو امکان پذیر است که انسان تمام اجزای سازنده روشنگری و دگرپرسی خویش را در وجود خود داراست. رقص فقط آنها را آشکار می‌سازد.

■ و بدین ترتیب ارتباط صورت می‌گیرد. بستندگان غرقه در همدلی‌ای می‌شوند که در آن کسانی که می‌رقصد و آنان که به نظاره نشسته‌اند، آنچه در حرکت و آنچه ساکن است. در هم می‌آمیزند و یگانه می‌شوند.

م. به: این نمایش است از دیدار کننده و دیده شده: از کودکی که می‌رقصد یا یکی از افسانه‌های لاف‌سوختن را برای مادرش بازی می‌کند هیچ چیز دیگری نیست جز همین برخورد.

من همین سیر و سلوک باکشایانه را روی صحنه نشان می‌دهم. بعضی از حالات نشان دهنده انسانی است که از آرمیدگی در شکم مادرش به در می‌آید و قدراست می‌کند رقصندگان تکه تکه گناه خود را در طرخی ناب و در عین حال شکست می‌جوید که در آن خط‌ها شکسته می‌شوند و حرکت‌ها گاهی با هم نمی‌خوانند تا اشتناکی دنیا را نشان دهند. عادت‌ها زنجیرهای هولناکی اند که من همواره کوشیدم آنها را در هم شکنم؛ بر اثر عادت‌ها، ما دیگر نه می‌بینیم، نه احساس می‌کنیم، نه می‌شویم و نه حدس می‌زنیم. من می‌کوشم زایشها را نشان دهم و همان اصول هارمونی جهان گشتری را بنویسم که نتیجه از آن سخن گفته‌است. به عقیده من رقص ملون توانایی آن را دارد که با زمین و با انسان‌ها ارتباط مستقیم برقرار کند بنابراین تجلیل شاعرانه باله، برای دمی هم که شده، بخت برگشتگی انسان مدرن را رفع

من برای وحدت موجود انسانی‌ای کار می‌کنم که وجودش شقه شقه شده‌است زیرا جان و جسم و روحش هرگز فرصت به هم پیوستن نیافته‌اند.

نشره‌های که به ۲۷ زبان و خط بریل با نواختن پیوسته  
اسازمان آموزش، علمی و فرهنگی مکزک متحده ایالات آمریکا پیوسته‌ها می

علی منتشر می‌شود

مدیر مسئول: دکتر محمد توکل

مدیر کل: کیسیون علی یوستو نو ایریز

سرمدین: مصطفی اسامیه

نور علی، طراح و ناشر چاپ، علی حسینی

رواستار علی و امین عزیز، پهنویس

حرف‌نویس: جهان‌خاس

نور مشرفین، فریب لقصی

لیونگرافی: حسینی - طیف نگار

چاپ: سیزدک

تهران: ع. میرداماد، ع. شهید خراسانی، کوچه پیکو

شماره: ۱۷، صندوق پستی: ۲۲۸ - ۱۱۳۵

تلفن: ۲۲۵۷۳۸ و ۲۲۵۱۳۴

e-mail: press@yousom.org

هیئت تحریریه مرکزی (پاریس)

علیرزاهه نور، سرمدین: عزیز برات

نگین: سینیلا گونز، آسمانلی: لوکادی مارانی

فرانسوی: سوفی بناری

لوسیا: لیگانداس کونس، جیلن بسو، امی اچده

آیزدجان: خورشید ایران، بریسکی: اسلی فویس

ترجمه: میگل لایارکا، مدیر تولید: واحد هنری: مور

تسنوری: آرمان طیار، کتیبه: انیک کوهله، مسئول اسناد:

خوسه بلانک، مسئول روابط با زبان‌های دیگر: سولتران

کیسه تحریریه

رنا نور، زورم پینه، دیلاگوس: دل کورل

آسیو دلاکورتا، بافلور: قاسم وریلمز

اдрес دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue François Bonville, 75732 Paris Cedex 15 France

Fax: (33)01454683745, (33)01454683747

نام مسئولان زبان‌های دیگر

روس: لورینا نوتیکا (سکوا) آلسا نورس (آر گاردو)

فرانسوی: جانفراکو (انفره) ایتالیایی: مادلونا فورمیکو

(ایر) علی شری سمانی، سبک (ایرانی) شایلا ورمند

مصطفی (امریکا) پرتغالی: آفریا آفریو، آریو آریو (پورتوگال)

آریو: جوزا محمد پیش (اسلام آباد) کاتالان: خورخه فورش

(پارسلو) مغربی: سیدین سید اسحاق (کابل) اسپانیایی

سولمان: لورنار، چرندو (پارسلو) اسلواکی: کلاکوتا

گورگولاند (ایرینیا) چینی: فنگ میگ شیا (پکن) بلاروس

لورا (اتریش) اسپانیایی: پوناکی، نورس کوشیویوس (اتریش)

سپانیایی: لارا ورا (کلمبیا) بلنک، خوسه لوپز (کلمبیا) اندونزیایی

تام: سوپورا چیترا نورا (اندونزی) (اندونزی) روتینا: مریتین گی

(ماتوری) پنگالی: کمال علی احمد (اندونزی) کره‌ای: وانگیم

و اسپانیایی: (کلمبیا) گلیمسی: خاوس سن فرانسس

(استرالیا) کلمبوس: سوسا، باروس (اینگولاند) (اینگولاند)

قل و مالتان: چاپ گلیمسی که استفاده از آنها محفوظ

است، مدهه مدهه با ذکر عبارت نقل از معنای مدهه

یوستوگور: شاملا، آن ژانگ، مالتان: پاپرفرا شده

پارکرافده: میروند مالتان، پارکرافده: لیدینا یوستوگان

مستند: فرادا، مدمیکرافده: نظریات یوستو، سرمدین: مدهه

و کیسیون علی یوستوگور: نیستو، زوریوس: گلیمسا و خوان

مالتان: توسپت، لیدینا: لیدینا، نیلین: میروش، سرمدین:

قنداری: چاپ شده، نو مدهه: فرانسو یوستوگور، سولمان:

قل: لیدینا، چاپ یوستوگور: صورت: میگردیلان، میگردیلان:

نو منتشر می‌شود. اطلاعات با مشارکت‌های زیر ارائه شده است:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenay, 75700 Paris.

(2) University Microfilms (Ureca), Ann Arbor,

Michigan 48106, U.S.A.



### ■ شما شیفته کابوکی شده‌اید. آیا به این علت

است که کابوکی هنری کامل است که آرایش و

کلام، نمایش و فلسفه را در بر می‌گیرد؟

م. به بله، من صورت‌های تئاتری کامل را دوست

دارم. در ترازوهای یونان باوی آواز می‌خواند و

مرقصیده، بازیگر لال بازی در می‌آورد، ایفای

نقش می‌کرد و سخن می‌گفت. بازیگر کابوکی

رفشنماید بزرگ و اندیشه گری ژرف است. او

امر و وصف‌ناپذیر را تشافمان می‌دهد، نقطه‌ای را

که اندیشه تجزیه‌گر از حرکت باز می‌ماند تا

سکوت وحدت بخش جایگزینش شود. من

دل‌باخته وحدت هستم. برای وحدت موجود

انسانی‌ای کار می‌کنم که وجودش شقه شقه شده

است. زیرا جان و جسم در وحش هوکر فرصت

به هم پیوستن نیافتند. هنر باید در برابر از هم

گیختگی روزمره‌ای که در کمین آدمی نشسته

است، فرصت این پیوند را به وی ارزانی دارد.

■ شما گفته‌اید که ما به اسطوره‌ها نیازمندیم...

م. به مسئله اسطوره‌ها مسئله‌ای فرعی نیست،

بلکه در کانون هستی، و در نتیجه هنر ما قرار دارد.

هیچ تمدنی نمی‌تواند اسطوره‌ها را نادیده

گیرد. تمدن ما در این راه تلاش کرده، اما شکست

خورده است. اسطوره‌ها به قنوسهایی می‌مانند

که همواره از خاکسترشان باززاده می‌شوند،

دگرگون می‌گردند، به هیئت میبدل در می‌آیند، اما

جاودانه‌اند. انسان معاصر نیازمند این خاک برگ

جاودانگی است که در آن اسطوره‌ها روایت‌گر

خداپایان دوران کودکی ما هستند. اسطوره نشان

دهنده موجود انسانی‌ای است که در پوستی برتر

فرو می‌رود، روئین تن می‌شود، سده‌ها را در

می‌نوردد، در زمان و مکان از این سو به آن سو

گذر می‌کند اما انسان باقی می‌ماند، با تمام ضعفها

و قوت‌هایش. در وجود او اسورا و اهریمن

دشادوش هم کام برمی‌دارند. همواره درگیر این

جنگ تن به تن است. اما برای پدیدار شدن از دل

نیستی به این جنگ نیاز دارد، همان‌گونه که برای

ناسیدن وجود خویش، نیازمند اسطوره‌ها،

شامل‌ها و تصویرهای برتر است. انسانها بر

اساس اسطوره‌ها شکل می‌گیرند و نیروی

آفرینشگران را می‌یابند، و رقص این اسطوره‌ها

را مستقیماً روی صحنه، در برابر بینندگان به

نمایش در می‌آورد که واقعیت زندگی روزانه

خویش را با این دگرپس در هم می‌آمیزند تا

شاید از این رهگذر راهی به دنیایی برتر

یابند.

■